



University of Science and Quranic Knowledge  
Shahrooz Faculty of Quranic Sciences

## From Historical Reading to Esoteric Interpretation: An Exegetical Genealogy of “Bani Isra’il” in Verse 47 of Surah al-Baqarah

Farzad Dehghani<sup>1</sup>  ; Reza Mollazadeh Yamchi<sup>2</sup> 

1. Associate Professor of the Department of Quran and Hadith Sciences, Hakim Sabzevari University, Sabzevar, Iran. (Corresponding Author) [f.dehghani@hsu.ac.ir](mailto:f.dehghani@hsu.ac.ir)
2. Postdoctoral Researcher, Quran and Hadith Sciences, Faculty of Theology, Ferdowsi University of Mashhad, Mashhad, Iran. [reza.mollazadehyamchi@alummi.um.ac.ir](mailto:reza.mollazadehyamchi@alummi.um.ac.ir)

### Research Article



### Abstract

The interpretation of the term Bani Isra’il in Qur’an 2:47 marks the emergence of one of the deepest hermeneutical rifts within the Islamic exegetical tradition. Adopting a genealogical approach and employing qualitative content analysis, this study traces the roots of the rupture between two rival paradigms: historical reading and esoteric interpretation. The central problem of the research goes beyond merely reporting exegetical opinions, aiming instead to analyze the epistemological foundations that have produced two opposing meanings from a single text. The findings reveal that the historical paradigm, relying on principles such as the primacy of the apparent meaning and the authority of context, interprets Bani Isra’il as a concrete and retrospective example. Beyond its narrative function, this reading has also been mobilized in theological polemics. In contrast, the esoteric paradigm relocates interpretive authority from the text to the infallible Imam, surpassing the primary denotation and, through recourse to hadith, interprets Bani Isra’il as referring to the Ahl al-Bayt of the Prophet (peace be upon him). This approach also operates within a metaphorical logic, redefining the entire history of that people as an archetypal and trans-historical model for explaining the identity and spiritual ranks of its esoteric referent. Ultimately, the study argues that the roots of this hermeneutical rift lie in two fundamental dualities: the locus of interpretive authority (text-centered versus Imam-centered) and the philosophy of history (event-realism versus exemplarism).

**Keywords:** Genealogy, Hermeneutical rift, Historical reading, Esoteric interpretation, Bani Isra’il, Interpretive authority.

Received: 2025-09-13 ; Received in revised form: 2025-12-29 ; Accepted: 2026-01-04 ; Published online: 2026-01-04

◆ How to cite: Dehghani, F. and Mollazadeh, R. (2026). From Historical Reading to Esoteric Exegesis: A Genealogical Study of the Interpretation of "Bani Israel" in Quran 2:47. (e238109). *Quranic commentaries*, (214-233), e238109 doi: [10.22034/qc.2026.546832.1202](https://doi.org/10.22034/qc.2026.546832.1202)



## از خوانش تاریخی تا تأویل باطنی: تبارشناسی تفسیری «بنی اسرائیل» در آیه ۴۷ سوره بقره

فرزاد دهقانی<sup>۱</sup> ID، رضا ملازاده یامچی<sup>۲</sup> ID

۱. دانشیار گروه علوم قرآن و حدیث دانشگاه حکیم سبزواری، سبزوار، ایران. (نویسنده مسئول) f.dehghani@hsu.ac.ir

۲. پژوهشگر پسا دکتری، علوم قرآن و حدیث، دانشکده الهیات، دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد، ایران.

reza.mollazadehyamchi@alumni.um.ac.ir

پژوهشی



### چکیده

تفسیر واژه بنی اسرائیل در آیه ۴۷ سوره بقره، نقطه بروز یکی از عمیق ترین شکاف های هرمنوتیک در سنت تفسیری اسلام است. این پژوهش با رویکرد تبارشناسانه و روش تحلیل محتوای کیفی، به کالبدشکافی ریشه های این گسست میان دو رویکرد رقیب خوانش تاریخی و تأویل باطنی می پردازد. مسئله اصلی تحقیق، فراتر رفتن از گزارش آراء و تحلیل مبانی معرفت شناختی است که به تولید دو معنای متعارض از یک متن واحد منجر شده است. یافته های تحقیق نشان می دهد رویکرد تاریخی با اتکا بر اصولی چون اصالت ظاهر و مرجعیت سیاق، بنی اسرائیل را مصداقی انضمامی و گذشته نگر می داند که علاوه بر کارکرد روایی، در جدال های کلامی نیز به کار گرفته شده است. در نقطه مقابل، رویکرد باطنی با انتقال مرجعیت فهم از متن به امام معصوم، از دلالت اولیه عبور کرده و با استناد به حدیث، بنی اسرائیل را به آل محمد ﷺ تأویل می کند. این رویکرد، همچنین با منطقی استعاری، کل تاریخ آن قوم را به یک نمونه اعلا و الگویی فراتاریخی برای تبیین هویت و مقامات معنوی مصداق باطنی خود بازتعریف می نماید. این پژوهش در نهایت استدلال می کند که ریشه این شکاف در دوگانگی بنیادین بر سر مرجعیت فهم (متن محوری در برابر امام محوری) و فلسفه تاریخ (واقع گرایی در برابر نمونه گرایی) نهفته است.

**کلیدواژه ها:** تبارشناسی، شکاف هرمنوتیک، خوانش تاریخی، تأویل باطنی، بنی اسرائیل، مرجعیت فهم.

تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۶/۲۲ | تاریخ اصلاح: ۱۴۰۴/۱۰/۰۸ | تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۱۰/۱۴ | تاریخ انتشار آنلاین: ۱۴۰۴/۱۰/۱۴

◆ استناد به این مقاله: دهقانی، فرزاد و ملازاده یامچی، رضا. (۱۴۰۴). از خوانش تاریخی تا تأویل باطنی: تبارشناسی تفسیری «بنی اسرائیل» در آیه ۴۷ سوره بقره. (۵۲۳۸۱۰۹). *مطالعات تائوئیلی قرآن*. (۲۳۳-۲۱۴)، ۵۲۳۸۱۰۹  
doi: 10.22034/qc.2026.546832.1202

## ۱. طرح مسئله

فهم متن قرآنی همواره بستری برای شکل‌گیری رویکردهای معرفتی متنوعی بوده است؛ رویکردهایی که هر یک با تکیه بر مبانی خاص و روش‌شناسی متمایز، به تولید معانی گاه متناقض از یک متن واحد پرداخته‌اند. این تنوع تفسیری، فراتر از یک اختلاف نظر ساده در برداشت از آیات، نشانگر گسست‌های بنیادین در حوزه هرمنوتیک و نظریه‌های مربوط به فهم و مرجعیت متن است. یکی از نمودهای بارز این گسست، در تفسیر واژه «بنی اسرائیل» در آیه ۴۷ سوره بقره ﴿يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ ادْكُرُوا نِعْمَتِيَ... وَأَنِّي فَضَّلْتُكُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ﴾ قابل مشاهده است؛ جایی که دو جریان تفسیری عمده و ریشه‌دار شکل گرفته‌اند و بررسی تقابلی آن‌ها، محور اصلی این پژوهش را تشکیل می‌دهد.

جریان نخست که بخش غالب و سنتی تفاسیر را در بر می‌گیرد، با تکیه بر ظاهر آیه، سیاق کلام و شواهد تاریخی، واژه «بنی اسرائیل» را به فرزندان یعقوب و قوم یهود در بستر تاریخی خاصی ارجاع می‌دهد (طبری، ۱۴۱۲: ۲۰۸/۱؛ ابن‌کثیر، ۱۴۱۹: ۱۵۸/۱). در این خوانش، مفهوم «تفضیل» نیز به عنوان نعمتی تاریخی و محدود به همان قوم در زمان خودشان (عالمی زمانهم) تلقی می‌شود تا با آیات دیگری چون آیه برتری امت اسلام ﴿كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ﴾ دچار تعارض نشود (طبرسی، ۱۳۷۲: ۲۲۱/۱؛ تفسیر قمی، ۱۳۶۳: ۴۶/۱).

در مقابل، جریان دوم که از رویکردی باطنی و تأویلی بهره می‌برد، با عبور از دلالت تاریخی واژه، «بنی اسرائیل» را به عنوان رمز و نمادی برای مصداقی متعالی و باطنی، یعنی آل محمد ﷺ، تفسیر می‌کند. این برداشت در تفاسیر روایی شیعه به روشنی انعکاس یافته و مدعی است که خطاب آیه در سطحی ژرف‌تر، متوجه اهل بیت ﷺ است (عیاشی، ۱۳۸۰: ۴۴/۱؛ بحرانی، ۱۴۱۵: ۱: ۲۱۰).

این تقابل تفسیری، پرسشی بنیادین در حوزه هرمنوتیک را پیش می‌کشد: چگونه ممکن است یک واژه، حامل دو معنای کاملاً متضاد و انحصاری باشد؟ این مسئله، صرفاً اختلافی در تعیین مصداق نیست، بلکه بازتاب دو نگرش متفاوت نسبت به ماهیت زبان قرآن، جایگاه تاریخ در فرآیند تفسیر و منبع‌نهایی حجیت در فهم متن است. از این‌رو، هدف این مقاله نه داوری میان دو خوانش، بلکه بررسی تبارشناختی این شکاف است؛ یعنی تحلیل ریشه‌های معرفت‌شناختی و اصول روش‌شناختی‌ای که به پیدایش و استمرار این دو رویکرد تفسیری منجر شده‌اند. پرسش محوری پژوهش نیز این است که هر یک از این دو جریان، بر چه بنیان‌های هرمنوتیکی استوارند و منطق درونی آن‌ها برای توجیه روش

تفسیری شان چیست؟.

در مواجهه با قرآن دو رویکرد اصلی وجود دارد: خوانش که بر دلالت‌های درونی متن و ساختارهای زبانی و موقعیتی آن تکیه دارد، و تفسیر که افق معنایی متن را با بهره‌گیری از دانش بیرونی گسترش می‌دهد و مفاهیم تازه‌ای بر آن حمل می‌کند (پاکتچی، ۱۳۹۵: ۴۹-۵۰). هرمنوتیک که ریشه در فعل یونانی Hermeneuin دارد، فرآیندی سه مرحله‌ای میان متن، مفسر و مخاطب است (موسوی، ۱۳۸۶: ۵۱). در هرمنوتیک فلسفی، پیش‌فرض‌های مفسر نقشی ضروری دارند و اگر در خدمت فهم باشند نه تنها مذموم نیستند بلکه لازم‌اند (سالار و تاجیک، ۱۳۸۹: ۲۴). معیارهایی چون عقلانیت و پاکی نفس برای جلوگیری از انحراف معنا ضروری دانسته شده‌اند (ایزدی، ۱۳۹۷: ۲۹۳). قرآن ساختاری شبکه‌ای دارد و مفاهیمی چون دور هرمنوتیکی و پیش‌فرض‌های تفسیری در فهم دقیق‌تر آن مؤثرند و زمینه فهمی پیوسته از آیات و ارتباط آن‌ها با یکدیگر و دیگر منابع دینی را فراهم می‌سازند (پارسائیان، ۱۳۹۶: ۲۵۱). تأویل نیز به معنای عبور از ظاهر و دستیابی به بطون آیات است و بسیاری آن را ویژه معصومان علیهم‌السلام می‌دانند (پاکتچی، ۱۳۹۵: ۵۷). این مفهوم در چهار محور اصلی تبیین شده است: کشف معنای حقیقی آیات متشابه، دستیابی به معارف باطنی، تحقق خارجی وعده‌ها و وعیدهای قرآن، و شناسایی مصادیق خاص آیات که تنها با نگاه تأویلی قابل درک‌اند (بابایی و همکاران، ۱۳۸۸: ۳۰). بدین‌سان، تأویل راهی برای نفوذ به عمق معنا و تطبیق آن با حقیقت‌های پنهان و آشکار هستی است.

در مورد پیشینه پژوهش باید افزود که به دلیل رویکرد خاص نوشتار حاضر، آثاری نزدیک یافت نشد و از این منظر دارای نوآوری است، از جمله پژوهشی که می‌تواند به نوعی مرتبط باشد عبارت است از: مقاله‌ای با عنوان «مقصود از افضلیت بنی اسرائیل در آیه ﴿أَنْتَ فَضَّلْتَكُمَ عَلَى الْعَالَمِينَ﴾ از علیرضا کمالی (کمالی، ۱۳۹۴، ش ۲۴: ۱۱-۱۲)، چاپ شده در نشریه مطالعات تفسیری. یافته‌های پژوهش مذکور حاکی از آن است که آیه ۴۷ سوره بقره با یادآوری نعمت‌های الهی به بنی اسرائیل، برتری آنان را در زمان خاصی بیان می‌کند. تحلیل دقیق مفاهیم «بنی اسرائیل»، «تفضیل» و «عالمین» نشان می‌دهد که این برتری مطلق و همیشگی نیست و تعارضات تفسیری قابل رفع‌اند.

اهمیت پرداختن به شکاف هرمنوتیکی میان دو خوانش تفسیری، به مراتب فراتر از گزارش صرف دو دیدگاه متعارض است. این پژوهش از آن رو ضروری می‌نماید که تحلیل ژرف این گسست، در قالب یک موردکاوی دقیق، افق‌هایی

نو به سوی فهم سازوکارهای بنیادین تولید معنا، پویایی قدرت و شکل‌گیری مرجعیت در سنت تفسیری اسلام می‌گشاید. گردآوری و بررسی منظومه‌ای متنوع از منابع تفسیری - از تفاسیر تاریخی و روایی (طبری، ۱۴۱۲ق؛ عیاشی، ۱۳۸۰ق)، تا تحلیل‌های کلامی (فخر رازی، ۱۴۲۰ق؛ ماتریدی، ۱۴۲۶ق)، مباحث عرفانی (قشیری، ۲۰۰۰م) و رویکردهای اجتماعی (مغنیه، ۱۴۲۴ق؛ فضل‌الله، ۱۴۱۹ق) - نشان می‌دهد که آیه مورد نظر، به مثابه نقطه‌ای کانونی، محل برخورد و تلاقی رویکردهای فکری متنوع بوده است.

بر همین اساس، واکاوی این شکاف، امکان دستیابی به فهمی عمیق‌تر از سه محور بنیادین را فراهم می‌سازد: الف: مرجعیت‌های متقابل و رقیب؛ این تقابل، مستقیماً به مواجهه میان دو نوع مرجعیت اشاره دارد: از یک سو، مرجعیت ظاهر متن و شواهد عقلی - تاریخی؛ و از سوی دیگر، مرجعیت حدیث و کلام معصوم به عنوان کلید فهم باطن. فهم نحوه برساخت مرجعیت در هر جریان و چگونگی به حاشیه راندن رقیب، برای شناخت سازوکارهای متغیر قدرت در تاریخ اندیشه اسلامی، امری حیاتی است. ب: تکوین هویت‌های کلامی و اجتماعی؛ هر یک از دو خوانش، فراتر از یک تفسیر صرف، در مقام بنیانی برای ساخت هویت دینی عمل می‌کند. خوانش تاریخی، در دل روایت کلان جهان اسلام جای دارد؛ در حالی که خوانش باطنی، در تعریف هویت خاص شیعی و جایگاه معنوی آن نقش محوری ایفا می‌کند. از این منظر، تحلیل شکاف تفسیری، به تحلیل چگونگی شکل‌گیری و تمایز هویت‌های دینی منجر می‌شود.

این پژوهش با عبور از سطح توصیفی تفاسیر، به لایه‌های فلسفی و معرفت‌شناختی تفسیر ورود می‌کند و نشان می‌دهد که پیش‌فرض‌های کلامی، معرفتی و هویتی، نه تنها بر نتایج تفسیر، بلکه بر خود فرآیند و روش آن تأثیرگذارند. در راستای کالبدشکافی دقیق ابعاد این گسست، پرسش اصلی تحقیق چنین صورت‌بندی می‌شود: مبانی معرفت‌شناختی و روش‌شناختی‌ای که به شکل‌گیری شکاف هرمنوتیکی میان خوانش تاریخی و تأویل باطنی واژهٔ بنی اسرائیل انجامیده‌اند، کدام‌اند؟ برای پاسخ به این پرسش، پژوهش حاضر رویکردی تبارشناسانه اتخاذ می‌کند و منطق درونی هر یک از دو رویکرد را واکاوی می‌نماید: در گام نخست، اصول روش‌شناختی خوانش تاریخی که نماینده جریان غالب تفسیری است، بازسازی می‌شود. این رویکرد با تکیه بر اصالت ظاهر، سیاق آیات و شواهد تاریخی، معنای مورد نظر خود را برمی‌سازد و توجیه می‌کند. در گام دوم، خوانش باطنی مورد بررسی قرار می‌گیرد: این رویکرد بر اساس منطق تأویلی، از دلالت

ظاهری عبور کرده و حجیت خود را از منابعی چون حدیث و کلام معصوم اخذ می‌نماید. در گام نهایی، پژوهش از تحلیل روش شناختی فراتر رفته و به بررسی کارکردها و پیامدهای هر خوانش می‌پردازد. این مرحله، به پرسش از تأثیرات هر تفسیر بر نظام اعتقادی، هویت جمعی و تلقی پیروان از تاریخ و جایگاه خود در آن اختصاص دارد. جدا از این در این پژوهش، برای پاسخ‌گویی به پرسش‌های مطرح شده، از رویکرد تبارشناسانه بهره گرفته شده است؛ رویکردی که به جای تلاش برای یافتن معنایی نهایی و مطلق از آیه، بر روند تاریخی و فکری شکل‌گیری، تحول و رقابت میان تفاسیر مختلف تمرکز دارد. تبارشناسی در اینجا نه به منظور ارزش‌گذاری خوانش‌ها، بلکه برای تحلیل ساختار درونی و شرایط امکان‌پذیری هر خوانش به کار رفته است.

از نظر روش‌شناسی، تحقیق حاضر بر پایه تحلیل محتوای کیفی بنا شده است. در این چارچوب، مجموعه‌ای گسترده و متنوع از تفاسیر و دیدگاه‌های بازتاب یافته در منابع کلاسیک و معاصر به عنوان داده‌های اصلی مورد بررسی قرار می‌گیرند. این داده‌ها بستری فراهم می‌آورند برای انجام یک مطالعه موردی عمیق که در آن، آرای تفسیری و استدلال‌های مرتبط به صورت منظم دسته‌بندی، مقایسه و تحلیل می‌شوند. هدف از این فرایند، بازسازی دقیق بنیان‌های هرمنوتیکی، مبانی معرفتی و کارکردهای دو رویکرد اصلی و رقیب - خوانش تاریخی و تأویل باطنی - است. تمرکز اصلی پژوهش بر واکاوی دقیق این داده‌هاست تا بتواند تصویری مستند و روشن از نحوه شکل‌گیری شکاف‌های تفسیری ارائه دهد؛ شکاف‌هایی که نه تنها ریشه در تفاوت‌های معرفتی دارند، بلکه در بسترهای تاریخی و فکری خاصی تکوین یافته‌اند.

## ۲. قطب اول شکاف: مبانی خوانش تاریخی و انضمامی

در سنت غالب تفسیری، رویکرد تاریخی جایگاه محوری دارد و بر پایه‌ی اصلی بنیادین در هرمنوتیک اسلامی بنا شده است: تقدم ظاهر متن بر سایر سطوح معنا. این رویکرد، فهم آیات را بر اساس معنای عرفی، لغوی و ابتدایی واژگان سامان می‌دهد و تنها در مواجهه با شواهد قطعی عقلی یا نقلی، از این اصل عدول می‌کند. در تحلیل آیه مورد نظر، این رویکرد با بهره‌گیری از مجموعه‌ای هماهنگ از راهبردهای تفسیری، هویت بنی اسرائیل را به عنوان یک امر تاریخی و انضمامی تثبیت می‌نماید. همچنین، مفهوم «تفضیل» را در چارچوبی محدود و قابل‌کنترل معنا می‌کند؛ به‌گونه‌ای که از گسترش تأویلی آن جلوگیری شده و معنا در محدوده‌ای مشخص باقی می‌ماند. این شیوه‌ی مواجهه، نشان‌دهنده تلاش

این رویکرد برای حفظ انسجام معنایی متن و جلوگیری از تفسیرهای فرارونده‌ای است که ممکن است از بستر تاریخی فاصله بگیرند.

## ۲-۱. اصل اصالت ظاهر و عمومیت مقید

در چارچوب رویکرد تاریخی، نخستین و فراگیرترین راهبرد تفسیری، تقیید واژه «العالمین» به قید زمانی است. اکثریت قریب به اتفاق مفسران این جریان، از طبری (۱۴۱۲: ۲۰۸/۱) و طوسی (بی تا: ۲۱۰/۱) تا طبرسی (۱۳۷۲: ۲۲۱/۱)، فخر رازی (۱۴۲۰: ۴۹۳/۳) و بیضاوی (۱۴۱۸: ۷۸/۱)، تصریح کرده‌اند که مراد از «العالمین» آیه، نه همه جهانیان در تمام اعصار، بلکه مردم همان دوران خاص است (عالمی زمانهم یا عالم من کنتم بین ظهریه). این تفسیر، از منظر منطقی، ضرورتی برای رفع تعارض درون متنی محسوب می‌شود؛ چرا که در غیر این صورت، آیه با آیاتی نظیر «كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ» که امت اسلام را برترین امت معرفی می‌کنند، در تضاد قرار می‌گیرد (ابن کثیر، ۱۴۱۹: ۱۵۸/۱). این راهبرد، که با عنوان «عامُّ أُرِيدَ بِهِ الْخَاصُّ» شناخته می‌شود (قمی، ۱۳۶۳: ۱: ۴۶)، به مفسران امکان می‌دهد تا ضمن حفظ ظاهر واژه «تفضیل»، دامنه معنایی آن را به نحوی مدیریت کنند که انسجام کلی متن قرآن محفوظ بماند. این نوع تقیید، نه تنها در مورد بنی اسرائیل، بلکه در موارد مشابهی همچون تفضیل حضرت مریم نیز به کار رفته و به معنای برتری بر زنان عصر خودش تفسیر شده است (ابن شهرآشوب، ۱۳۷۹: ۳۵۹/۳؛ طریحی، ۱۳۷۵: ۴۴۲/۵).

دومین بنیان این خوانش، تکیه بر سیاق و بافت روایی آیات است. مفسران این جریان بر این باورند که آیات پس از آیه ۴۷، که به شرح نعمت‌های تاریخی بنی اسرائیل می‌پردازند - از جمله نجات از آل فرعون، شکافتن دریا، نزول منّ و سلوی، و جوشیدن چشمه‌ها از سنگ - به وضوح نشان می‌دهند که مخاطب آیه، قوم موسی در همان دوره تاریخی است (تفسیر منسوب به امام عسکری، ۱۴۰۹: ۲۳۰؛ قمی، ۱۳۶۳: ۱: ۴۶). در این چارچوب، یادآوری نعمت و تفضیل در آیه «اَذْكُرُوا نِعْمَتِي... وَ أَتَى فِضْلُكُمْ» به صورت اجمالی مطرح شده و در ادامه، با آیات «وَ إِذْ نَجَّيْنَاكُمْ...» به صورت تفصیلی و مصداقی تبیین می‌شود. این پیوستگی روایی، هرگونه تأویل فرارونده از معنای تاریخی را برای این رویکرد ناموجه می‌سازد (طوسی، بی تا، ۱: ۲۰۹؛ طبرسی، ۱۳۷۲: ۲۲۱/۱).

سومین راهبرد، تحلیل ماهیت «تفضیل» است. حتی در چارچوب تاریخی، این برتری به عنوان یک امتیاز مطلق و ذاتی تلقی نمی‌شود. برخی مفسران، از جمله فخر رازی (۱۴۲۰: ۴۹۳/۳) و مؤلف زبده التفسیر (۱۴۲۳: ۱۴۲/۱)، بر این باورند که تفضیل

بنی اسرائیل ناظر به جنبه‌های خاصی چون کثرت پیامبران، نزول کتب آسمانی و معجزات بوده است. این رویکرد، که می‌توان آن را «تفضیل مقید به وجه» نامید، بر این نکته تأکید دارد که همان‌طور که می‌توان گفت حاتم طائی در سخاوت برترین مردم است، این به معنای برتری او در سایر صفات نیست (طبرسی، ۱۳۷۲: ۲۲۱/۱). چنین تحلیلی، ضمن حفظ معنای تاریخی، از برداشت‌های نژادپرستانه یا ادعاهای برتری ذاتی جلوگیری کرده و تفضیل را به یک امتیاز الهی در زمینه‌های مشخص محدود می‌سازد. از منظر اجتماعی نیز، این برتری نوعی مسئولیت تلقی می‌شود؛ نعمتی که در صورت ناسپاسی، به نقت و عذاب شدید بدل می‌گردد، زیرا معصیت در برابر نعمت بزرگ، قبیح‌تر است (فخر رازی، ۱۴۲۰: ۴۹۳/۳). در این نگاه، تفضیل نه یک افتخار ابدی، بلکه آزمونی تاریخی است که بنی اسرائیل در آن ناکام ماندند (سید قطب، ۱۴۲۵: ۶۹/۱).

در نهایت، این رویکرد با استناد به روایات نبوی، برتری امت اسلام را به عنوان یک اصل مسلم تثبیت می‌کند. حدیثی که امت اسلام را هفتادمین، آخرین، بهترین و گرامی‌ترین امت معرفی می‌کند (طبری، ۱۴۱۲: ۲۰۹/۱)، به عنوان شاهدهی قطعی در رد هرگونه تفسیر مطلق‌گرایانه از تفضیل بنی اسرائیل به کار می‌رود (ابن کثیر، ۱۴۱۹: ۱۵۸/۱). بدین ترتیب، رویکرد تاریخی با اتکا به اصول لغوی، منطقی درونی متن، شواهد تاریخی و مستندات روایی، ساختاری تفسیری منسجم و قدرتمند ارائه می‌دهد که در آن، هر عنصر در خدمت تثبیت معنای انضمامی و مقید آیه قرار گرفته است..

## ۲-۲. مرجعیت زمینه و سیاق تاریخی

دومین ستون استدلالی در خوانش تاریخی، تکیه‌ی محکم بر اصل انسجام درونی متن و مرجعیت سیاق است. مفسران این جریان، آیه مورد نظر را نه به عنوان گزاره‌ای مستقل، بلکه به مثابه حلقه‌ای در زنجیره‌ای روایی می‌نگرند که به روایت بنی اسرائیل اختصاص دارد. از این منظر، معتبرترین قرینه برای فهم مقصود آیه، آیات متوالی پس از آن است که به تفضیل، مصادیق همان نعمت و تفضیل ذکر شده را بازگو می‌کنند. به‌ویژه در آیه ۴۹، بلافاصله پس از بیان اجمالی تفضیل در آیه ۴۷، خداوند به شرح آن می‌پردازد: ﴿وَإِذْ نَجَّيْنَاكُمْ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَسُومُونَكُمْ سُوءَ الْعَذَابِ...﴾ (تفسیر منسوب به امام عسکری، ۱۴۰۹: ۲۳۰).

این شیوه تفسیر، که از بیان کلی به سوی تبیین جزئی حرکت می‌کند، یکی از ارکان پایدار در رویکرد تاریخی به شمار می‌رود (طوسی، بی‌تا: ۲۰۹/۱؛ طبرسی، ۱۳۷۲: ۲۲۱/۱). استدلال اصلی این رویکرد آن است که وقتی خود متن به شرح و

تفصیل یک گزاره کلی می‌پردازد، هرگونه انحراف از آن تبیین و رجوع به معانی تأویلی، مستلزم دلیلی قوی‌تر است- که در این مورد خاص، چنین دلیلی وجود ندارد. از این دیدگاه، پیوند میان یادآوری نعمت «ادُّكُرُوا نِعْمَتِي»، اعلام تفصیل «وَأَيُّ فَضْلَتِكُمْ» و سپس ذکر مصادیق آن نعمت‌ها (نجات از فرعون، شکافتن دریا، نزول مَن و سلوی)، ساختاری روایی منسجم را شکل می‌دهد که تنها در چارچوب معنای تاریخی و انضمامی قابل درک است (فخر رازی، ۱۴۲۰: ۳/۴۹۳). افزون بر کارکرد تفسیری، این رویکرد واجد بُعدی تربیتی-اجتماعی نیز هست. تثبیت هویت تاریخی بنی‌اسرائیل، روایت آنان را از یک واقعه صرفاً گذشته، به آیین‌های عبرت‌آموز برای مخاطبان معاصر-اعم از یهودیان عصر پیامبر ﷺ و مسلمانان-تبدیل می‌کند (ماتریدی، ۱۴۲۶: ۴۵۲/۱). خطاب قرآنی به بنی‌اسرائیل، در واقع هشدار و یادآوری‌ای است برای نسل‌های بعدی تا سرنوشت نیاکان خود را مشاهده کرده و از آن درس بگیرند. این همان منطقی است که در آن، «مأثر الآباء مأثر الأبناء» تلقی می‌شود و نعمت‌هایی که به گذشتگان عطا شده‌اند، به عنوان نعمتی برای نسل حاضر نیز یادآوری می‌گردند تا حجت بر آنان تمام شود (طوسی، بی‌تا: ۲۰۸/۱؛ ابن‌شهر آشوب، ۱۳۶۹: ۱۲۸/۲). در نتیجه، مرجعیت سیاق در این رویکرد، نه تنها به حفظ انسجام معنایی متن کمک می‌کند، بلکه آن را به ابزاری مؤثر برای انتقال پیام‌های اخلاقی، تربیتی و تاریخی تبدیل می‌سازد.

### ۲-۳. کارکرد کلامی-جدلی خوانش تاریخی

خوانش تاریخی، با وجود ظاهر توصیفی و گذشته‌نگر خود، صرفاً به بازگویی وقایع تاریخی بسنده نمی‌کند؛ بلکه در دست متکلمان، به ابزاری مؤثر برای ورود به عرصه منازعات الهیاتی و نقد مبانی فکری رقیبان تبدیل می‌شود. برجسته‌ترین نمونه از این کارکرد ابزاری، در جدال دیرینه میان اشاعره و ماتریدییه با معتزله پیرامون قاعده‌ی وجوب اصلاح بر خداوند قابل مشاهده است. متکلمانی چون فخر رازی و محمد بن محمد ماتریدی، با تثبیت معنای تاریخی و انضمامی واژه‌ی «تفضیل»، آن را به عنوان شاهد نقض‌کننده علیه موضع معتزله به کار می‌گیرند و نشان می‌دهند که چگونه یک داده تفسیری می‌تواند بنیان یک استدلال کلامی پیچیده را شکل دهد.

منطق این استدلال، آن‌گونه که در آثار فخر رازی و ماتریدی منعکس شده است (فخر رازی، ۱۴۲۰: ۳/۴۹۳؛ ماتریدی، ۱۴۲۶: ۴۵۲/۱)، بر قیاسی ذوجهین استوار است. فخر رازی چنین استدلال می‌کند که تفضیل بنی‌اسرائیل از دو حالت خارج نیست: یا این برتری بر خداوند واجب بوده، یا واجب نبوده است. اگر واجب بوده

باشد، پس منت نهادن بر آن-که از لحن آیه و سیاق امتنان برمی آید- قبیح و بی معنا خواهد بود؛ زیرا کسی که وظیفه‌ای را انجام می‌دهد، نمی‌تواند بر دیگری منت گذارد (فخر رازی، ۱۴۲۰: ۳/۴۹۳). اما اگر این تفضیل، امری غیرواجب و تفضلی بوده باشد، این خود به روشنی نشان می‌دهد که خداوند بدون الزام، برخی را بر دیگران برتری داده است؛ و این دقیقاً نقض قاعده‌ی معتزلی و جوب رعایت اصلح در افعال الهی به شمار می‌آید. بدین ترتیب، آیه به ابزاری کارآمد برای به چالش کشیدن موضع رقیب تبدیل می‌شود.

این استدلال، در آثار ماتریدی، لایه‌ای عمیق‌تر با ابعاد اجتماعی و روان‌شناختی نیز پیدا می‌کند. او دیدگاه معتزله را چنین ترسیم می‌کند که بر اساس آن، خداوند کسی را بدون استحقاق حاصل از عمل فرد، به امتیازی خاص نمی‌رساند (ماتریدی، ۱۴۲۶: ۱/۴۵۲-۴۵۳). ماتریدی این تلقی را نقد کرده و نتیجه می‌گیرد که طبق این منطق، بنی اسرائیل خود را بر جهانیان برتری داده‌اند، نه خداوند: «فَضَّلُوا أَنْفُسَهُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ، لَا هُوَ». این نقد، باور به خود-استحقاقی و محوریت عمل انسان در کسب فضل را هدف قرار داده و آن را غفلت از فاعلیت مطلق الهی و فضل بی‌منت‌های او می‌داند.

در این چارچوب، خوانش تاریخی از سطح تفسیر صرف فراتر رفته و به کنشی الهیاتی بدل می‌شود. این خوانش، با اثبات اینکه تفضیل بنی اسرائیل یک نعمت و فضل اختیاری از سوی خداوند بوده و نه حقی مبتنی بر استحقاق، نه تنها قاعده‌ی کلامی معتزله را ابطال می‌کند، بلکه نوعی جهان‌بینی خاص درباره‌ی رابطه انسان و خدا را ترویج می‌نماید؛ جهان‌بینی‌ای که در آن، محوریت با فضل و اراده‌ی مطلق الهی است، نه با استحقاق و عمل انسانی. هرچند این استدلال بعدها از سوی متکلمانی چون صدرالدین شیرازی مورد نقد قرار گرفت-او با استناد به این‌که ادای واجب می‌تواند همراه با منت باشد، به چالش کشید (صدرالدین شیرازی، ۱۳۶۱: ۳/۳۱۳)، اما نفوذ و تأثیر آن در تاریخ کلام اشعری، گواهی است بر ظرفیت بالای خوانش تاریخی در ایفای نقش جدلی و ایدئولوژیک.

### ۳. قطب دوم شکاف: مبانی و منطق تأویل باطنی

در تقابل با رویکرد تاریخی، خوانش باطنی قرار دارد که با اتخاذ یک گسست هرمنوتیکی آگاهانه، از سطح دلالت‌های ابتدایی و ظاهری متن عبور کرده و معنا را در ژرفای رمزی و باطنی آن جست‌وجو می‌کند. این رویکرد، که جایگاهی برجسته در سنت تفسیری شیعه دارد، بر مبنای اصل بنیادین دوگانگی ساختاری قرآن-وجود هم‌زمان ظاهر و باطن-استوار است. در این چارچوب، فهم لایه‌های

باطنی متن نه از مسیر تحلیل لغوی و تاریخی، بلکه از طریق منبعی دیگر حاصل می‌شود؛ منبعی که فراتر از عقل تحلیلی و تجربه تاریخی، به نوعی معرفت شهودی یا الهامی متکی است.

خوانش باطنی، با عبور از سطح الفاظ و معانی عرفی، به دنبال کشف رمزها، اشارات و حقایقی است که در پس ساختار ظاهری آیات نهفته‌اند. این رویکرد، نه تنها به تأویل به مثابه ابزار معناافزایی می‌نگرد، بلکه آن را راهی برای اتصال به حقیقتی متعالی می‌داند که در متن مقدس مستتر است. از این منظر، ظاهر قرآن همچون پوسته‌ای است که باطن را در خود پنهان کرده و تنها از طریق راهنمایی‌های خاص -مانند تعلیم امامان معصوم علیهم‌السلام یا الهام باطنی- قابل کشف و فهم است.

### ۳-۱. اصل ظاهر و باطن و عبور از دلالت اولیه

بنیاد معرفتی رویکرد تأویلی بر این اصل استوار است که متن قرآن دارای لایه‌های معنایی تودرتو و چندسطحی است. در این نگرش، معنای ظاهری آیات، هرچند معتبر و قابل اعتنا، تمام حقیقت متن را در بر نمی‌گیرد؛ بلکه صرفاً پوسته‌ای است که بر هسته‌ای باطنی، ژرف‌تر و رمزی احاطه دارد. بر اساس این پیش فرض، مفسر تأویل‌گرا مجاز شمرده می‌شود تا از مصادیق تاریخی و انضمامی -مانند بنی اسرائیل در آیه مورد نظر- فراتر رود و در پی کشف مصداق باطنی و حقیقی آن باشد. این فراروی، نه به مثابه تفسیر به رأی، بلکه به عنوان فرآیند رمزگشایی تلقی می‌شود که مستلزم برخورداری از ابزار معرفتی خاص و مشروعیت روایی است.

در سنت تفسیری شیعه، این گسست از معنای ظاهری به شکل صریح و بی‌پرده‌ای رخ می‌دهد. در پاسخ به پرسش از مراد آیه «یا بَنِي إِسْرَائِيلَ»، روایات متعددی از امام جعفر صادق علیه‌السلام نقل شده‌اند که با قاطعیت، مصداق آیه را بازتعریف می‌کنند. در یکی از این روایات آمده است: «قَالَ: هُمْ نَحْنُ حَاصَّةً» (گفتند: آنان مشخصاً ما هستیم) و در روایت دیگری: «قَالَ: هِيَ حَاصَّةٌ بِأَلِ مُحَمَّدٍ علیه‌السلام» (گفتند: این آیه به آل محمد علیهم‌السلام اختصاص دارد) (عیاشی، ۱۳۸۰: ۴۴/۱؛ بحرانی، ۱۴۱۵: ۲۱۰/۱). این روایات، بدون آن که کوششی برای تطبیق با معنای لغوی یا تاریخی داشته باشند، به طور مستقیم جایگزینی مصداقی را اعلام می‌کنند و از این طریق، مسیر ورود به نظام معنایی باطنی قرآن را هموار می‌سازند. در این چارچوب، تأویل نه صرفاً یک روش تفسیری، بلکه نوعی معرفت‌شناسی خاص است که به کشف حقیقت پنهان در پس ظاهر متن می‌پردازد؛ حقیقتی که تنها از طریق اتصال به منبع الهی و ولایت معصوم قابل دستیابی است.

### ۲-۳. مرجعیت انحصاری حدیث امام به مثابه کلید تأویل

آنچه به رویکرد تأویلی اعتبار عبور از سطح ظاهری متن را اعطا می‌کند و آن را از تفسیر به رأی متمایز می‌سازد، اتکالی آن به منبعی منحصر به فرد و موثق برای فهم است: کلام معصوم. در این چارچوب، تأویل نه بر پایه ذوق فردی مفسر و نه بر تحلیل‌های لغوی یا عقل‌گرایانه استوار است، بلکه ریشه در حدیثی دارد که مستقیماً از پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ یا امامان معصوم عَلَيْهِمُ السَّلَام صادر شده و نقش کلید رمزگشایی از ساحت باطنی قرآن را ایفا می‌کند. در نتیجه، این الگوی تفسیری، مرجعیت فهم را از متن به شخصیت معصوم عَلَيْهِمُ السَّلَام منتقل می‌سازد؛ امامی که به عنوان «راسخ در علم» و وارث حقیقی معرفت قرآنی، توانایی کشف و تبیین لایه‌های پنهان آیات را داراست.

نمونه‌ای روشن از این فرآیند، روایاتی است که پیش‌تر ذکر شد، از جمله روایت «هُمُ نَحْنُ حَاصَّةٌ». در این روایت، امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام در پاسخ به پرسشی تفسیری، بدون واسطه و به‌طور مستقیم، معنای باطنی آیه را تعیین می‌کند (عیاشی، ۱۳۸۰: ۴۴/۱؛ بحرانی، ۱۴۱۵: ۲۱۰/۱). این تعیین مصداق، صرفاً یک بیان تفسیری نیست، بلکه کنشی است که مرجعیت تفسیری را تثبیت کرده و اعتبار خود را از مقام عصمت و علم الهی امام عَلَيْهِمُ السَّلَام می‌گیرد. در این منطقی، هرگونه تفسیر متعارض با این بیان، به سطح ظاهری متن تقلیل می‌یابد و فاقد حجیت تلقی می‌شود.

در سطحی پیچیده‌تر، همین منطق در روایتی از پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نیز ظهور می‌یابد: «أَنَا عَبْدُ اللَّهِ اسْمِي أَحْمَدُ وَأَنَا عَبْدُ اللَّهِ اسْمِي إِسْرَائِيلُ فَمَا أَمْرَهُ فَقَدْ أَمْرِي وَمَا عَنَاهُ فَقَدْ عَنَانِي» (عیاشی، ۱۳۸۰: ۴۴/۱). در این روایت، بر اساس اشتراک در ریشه لغوی «عبدالله»، نوعی هم‌معنایی و این‌همانی میان پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و اسرائیل برقرار می‌شود. از آن‌جا که پیامبر نیز «عبدالله» است، خطاب‌های قرآنی به بنی اسرائیل در سطح باطنی، به پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و اهل بیت او نیز قابل تعمیم تلقی می‌گردد. این استدلال نشان می‌دهد که گرچه رویکرد باطنی، نهایتاً مرجعیت را به حدیث می‌سپارد، اما در مسیر تبیین تأویل، از ابزارهای لغوی و معنایی نیز بهره می‌گیرد تا انسجام درونی و عقلانیت تأویل را تقویت کند. در نهایت، حدیث صادرشده از امام معصوم عَلَيْهِمُ السَّلَام، به عنوان تنها منبع معتبر، فاصله میان ظاهر و باطن را پر کرده و مسیر تأویل را مشروع، قابل اعتماد و ایمن می‌سازد.

### ۳-۳. منطق استعاری و بازتعریف نمادین تاریخ

پس از آنکه رویکرد باطنی، با تکیه بر مرجعیت حدیث، هویت بنی اسرائیل را به آل محمد عَلَيْهِمُ السَّلَام تأویل می‌نماید، در حرکتی فراتر و با بهره‌گیری از یک سازوکار

نمادین منسجم، کلیت تاریخ آن قوم را نیز از قالبی انضمامی و گذشته‌نگر، به الگویی فراتاریخی و استعاری تبدیل می‌کند. در این خوانش، وقایع و نعمت‌هایی که در مورد بنی اسرائیل در تفاسیر تاریخی با دقت ثبت شده‌اند (طبری، ۱۴۱۲: ۲۰۸/۱-۲۰۹؛ قمی، ۱۳۶۳: ۴۶/۱)، دیگر به عنوان رخدادهایی محدود به زمان گذشته تلقی نمی‌شوند، بلکه به مثابه عناصر مبدأ در یک نگاشت استعاری عمل می‌کنند. این عناصر، به رمزگان‌هایی بدل می‌شوند که برای تبیین مقامات معنوی، چالش‌های تاریخی و فضائل مصداق باطنی، یعنی اهل بیت علیهم‌السلام و پیروان ایشان، به کار گرفته می‌شوند.

تفسیر منسوب به امام عسکری علیه‌السلام به‌گونه‌ای نظام‌مند، این منطق استعاری را به کار می‌گیرد. در این تفسیر، «تفضیل در دین» که در قرآن برای بنی اسرائیل ذکر شده، مستقیماً به پذیرش ولایت پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم، امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام و خاندان مطهر ایشان تأویل می‌شود؛ و «تفضیل در دنیا» که شامل مجموعه‌ای از نعمت‌های مادی و تاریخی است، به صورت نمادین بازخوانی می‌گردد (تفسیر منسوب به امام عسکری، ۱۴۰۹: ۲۱۱).

در این نظام تأویلی، هر نعمت تاریخی، ضمن حفظ ویژگی‌های ظاهری خود، به محتوایی معنوی تبدیل می‌شود؛ الف: استعاره‌رهایی؛ نجات از فرعون و غرق شدن او «وَإِذْ نَجَّيْنَاكَ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ»، که در قرائت تاریخی یک پیروزی سیاسی-نظامی تلقی می‌شود، در این خوانش به‌رهایی از طاغوت‌های هر عصر و نجات از سلطه ظلم به واسطه پذیرش ولایت تأویل می‌گردد. فرعون از یک شخصیت تاریخی به نماد کفر، استکبار و طغیان در برابر حجت‌الاهی تبدیل می‌شود و نجات از او، به معنای رهایی معرفتی و معنوی تعبیر می‌شود؛ ب: استعاره رزق آسمانی؛ نزول مَنِّ و سَلْوٰی، که در بیابان تیه به عنوان رزق مادی بنی اسرائیل شناخته می‌شود (قمی، ۱۳۶۳: ۴۶/۱)، در این نظام نمادین، به معارف و علوم الهی تأویل می‌شود. همان‌گونه که آن طعام بدون تلاش و از منبعی غیرزمینی می‌رسید، این علوم نیز به صورت لدنی و به عنوان فیض مستقیم الهی، بر قلب امام نازل شده و رزق معرفتی شیعیان راستین را تشکیل می‌دهد. این استعاره، تمایز بنیادین میان علم اکتسابی و علم موهبتی را برجسته می‌سازد؛ ج: استعاره گشایش و حیات؛ شکافتن دریا «وَإِذْ فَرَقْنَا بِكُمُ الْبَحْرَ» و جوشیدن دوازده چشمه از سنگ «فَانفَجَرَتْ مِنْهُ اثْنَا عَشْرَةَ عَيْنًا»، به نمادهایی از گشایش در شرایط انسداد و جاری شدن چشمه‌های حکمت از وجود امام برای امت تبدیل می‌شوند. این وقایع نشان می‌دهند که حتی در سخت‌ترین شرایط،

اعم از محاصره دشمن یا خشکسالی معنوی، منبع هدایت و حیات از طریق حجت خدا در دسترس است.

این فرآیند بازتعریف، تاریخ را از یک دانش نقلی که صرفاً به گزارش وقایع گذشته می‌پردازد، به متنی نمادین و قابل تأویل بدل می‌سازد. در این چارچوب، تاریخ در خدمت تبیین یک جهان بینی خاص قرار می‌گیرد و به ابزاری برای استمرار تاریخ مقدس و ترسیم الگویی جاودانه برای فهم هستی و جایگاه مؤمنان در آن تبدیل می‌شود. به بیان دیگر، رویکرد باطنی، تاریخ انضمامی بنی اسرائیل را مصادره کرده و آن را به بنیانی برای اثبات حقانیت و تبیین مقامات معنوی اهل بیت علیهم‌السلام و پیروانشان تبدیل می‌نماید..

#### ۴. تبارشناسی شکاف: تحلیل ریشه‌های تعارض هرمنوتیک

پس از بازخوانی و بازسازی بنیان‌های معرفتی و منطق درونی هر یک از دو رویکرد تفسیری رقیب، اکنون می‌توان به نقطه کانونی پژوهش بازگشت و به تبارشناسی شکاف مفهومی میان آن‌ها پرداخت. شکاف عمیقی که در تفسیر واژه «بنی اسرائیل» پدید آمده، نه حاصل یک اختلاف سطحی در برداشت‌های لغوی، و نه ناشی از خطایی در روش تفسیر است؛ بلکه ریشه در تقابل بنیادینی دارد که بر سر مرجعیت نهایی در فرآیند فهم متن مقدس شکل گرفته است. به بیان دقیق‌تر، این دو رویکرد تفسیری، در پاسخ به پرسش محوری «منشأ اعتبار و حجیت معنا چیست؟» دو مسیر کاملاً متفاوت را برمی‌گزینند.

تحلیل داده‌های تفسیری نشان می‌دهد که این گسست، صرفاً اختلافی در سطح محتوا نیست، بلکه بازتابی از تقابل دو بنیان هرمنوتیکی است: از یک سو، رویکرد متن محور که اعتبار معنا را در ساختار درونی و زبان‌شناختی متن جست‌وجو می‌کند؛ و از سوی دیگر، رویکرد امام محور که معنا را در پرتو مرجعیت معرفتی معصوم علیه‌السلام و در چارچوب سنت حدیثی بازخوانی می‌نماید. این تقابل، نه تنها مسیر فهم را دگرگون می‌سازد، بلکه به بازتعریف جایگاه مفسر، نقش تاریخ، و نسبت میان ظاهر و باطن متن نیز منجر می‌شود.

#### ۴-۱. تعارض در مرجعیت نهایی فهم: متن محوری در برابر امام محوری

رویکرد متن محور، که مبنای خوانش تاریخی و انضمامی است، مرجعیت معنا را به خود متن و سازوکارهای درون‌متنی می‌سپارد. در این دیدگاه، معنا از طریق تحلیل دقیق زبان، توجه به دلالت‌های عرفی واژگان و پابیندی به انسجام سیاقی آیات استخراج می‌شود. مفسر در این رویکرد، مانند یک کاوشگر عمل

می‌کند که با ابزارهای زبانی و عقلی، به دنبال کشف معنایی است که در ساختار خود متن قرار دارد (طبری، ۱۴۱۲: ۱/۲۰۸؛ طوسی، بی تا: ۲۰۹/۱). در این چارچوب، حتی زمانی که به حدیث استناد می‌شود، نقش آن صرفاً تقویت فهم متن و حل تعارضات احتمالی است، نه تولید معنایی مستقل (ابن کثیر، ۱۴۱۹: ۱/۱۵۸). این رویکرد به نوعی امکان اجتهاد و تکثیر کنترل شده در فهم قرآن را مشروعیت می‌بخشد.

در مقابل، رویکرد امام‌محور، که شالوده تأویل باطنی را تشکیل می‌دهد، مرجعیت نهایی معنا را از متن به شخصیت معصوم علیه السلام منتقل می‌سازد. در این دیدگاه، قرآن دارای لایه‌های باطنی است که تنها از طریق امام، به عنوان وارث علم نبوی و «راسخ در علم»، قابل دسترسی است. معنای حقیقی آیات، نه از ظاهر آن‌ها، بلکه از بیان امام حاصل می‌شود. روایت صریح امام صادق علیه السلام که می‌فرمایند: «هُم نَحْنُ خَاصَّةً» (عیاشی، ۱۳۸۰: ۱/۴۴؛ بحرانی، ۱۴۱۵: ۱/۲۱۰)، نمونه‌ای بارز از این منطق است. در این رویکرد، حدیث یک منبع تولید معنای نهایی است و فهم قرآن به فرآیندی سلسله‌مراتبی و انحصاری تبدیل می‌شود که حجیت معنا در آن منحصرراً از آن کلام امام معصوم است.

در نهایت، شکاف هرمنوتیکی میان این دو رویکرد به یک تعارض معرفت‌شناختی بنیادین بازمی‌گردد: الف؛ رویکرد متن‌محور: آیا معنا در خود متن نهفته و برای هر مفسر واجد شرایط قابل کشف است؟ ب؛ رویکرد امام‌محور: آیا معنای حقیقی در لایه‌ای باطنی قرار دارد که تنها از طریق مرجعیت بیرونی و انحصاری امام قابل دسترسی است؟ پاسخ‌های متفاوت به این پرسش، دو جهان تفسیری کاملاً متمایز را پدید آورده‌اند که هر یک، نظامی خاص از فهم، اعتبار و مرجعیت را بنا نهاده‌اند.

#### ۴-۲. دو تلقی از تاریخ در قرآن: تاریخ به مثابه واقعه در برابر تاریخ به مثابه نمونه

##### اعلا

دومین خاستگاه بنیادین شکاف هرمنوتیکی میان دو رویکرد تفسیری، در تلقی متفاوت آن‌ها از ماهیت و کارکرد تاریخ در متن قرآن نهفته است. هرچند هر دو جریان به قصص قرآنی استناد می‌کنند، اما بر مبنای دو فلسفه تاریخ متمایز، به دو خوانش کاملاً متفاوت از داستان بنی اسرائیل دست می‌یابند.

رویکرد تاریخی، با تکیه بر رویکردی تاریخ‌مدار، قصص قرآنی را به مثابه گزارش‌هایی از وقایع واقعی در زمان و مکان مشخص تلقی می‌کند. در این چارچوب، داستان بنی اسرائیل یک رخداد منحصر به فرد تاریخی است که

شخصیت‌های آن دارای هویت‌های انضمامی و قابل شناسایی‌اند. هدف قرآن از نقل این روایت، پیش از هر چیز، ارائه گزارشی صادقانه برای عبرت‌گیری و تذکر است (طبری، ۱۴۱۲: ۲۰۸/۱؛ مقاتل بن سلیمان، ۱۴۲۳: ۱۰۳/۱). اگرچه این روایت می‌تواند حامل آموزه‌هایی فراتاریخی باشد، اما اصالت معنا در خود واقعه تاریخی نهفته است. از این منظر، هرگونه تلاش برای نمادین‌سازی شخصیت‌ها یا نادیده‌گرفتن هویت تاریخی آن‌ها، به منزله تحریف معنا و عدول از مراد الهی تلقی می‌شود.

در نقطه مقابل، رویکرد باطنی، با اتخاذ رویکردی مبتنی بر «نمونه اعلا»، تاریخ را نه به عنوان گزارش گذشته، بلکه به عنوان الگوی تکرارشونده‌ای از تقابل حق و باطل، هدایت و ضلالت، و امام حق و طاغوت زمان می‌نگرد. در این نگاه، داستان بنی اسرائیل دیگر یک واقعه پایان یافته نیست، بلکه نمونه‌ای فرازمانی از سرگذشت امت‌های مؤمن در مواجهه با قدرت‌های جائر است. شخصیت‌ها و وقایع، در این خوانش، کارکرد نمادین می‌یابند: فرعون نماد هر حاکم مستبد، و نجات از او نماد رهایی معنوی و سیاسی به برکت ولایت حجت الهی است (تفسیر منسوب به امام عسکری، ۱۴۰۹: ۲۱).

در این رویکرد، پرسش اصلی نه آن است که در گذشته چه رخ داده، بلکه این است که الگوی قرآنی امروز بر چه کسانی منطبق می‌شود. همین منطق است که امکان تأویل داستان بنی اسرائیل به آل محمد ص را فراهم می‌سازد و آنان را مصداق اکمل و حقیقی این روایت در عصر پس از نزول معرفی می‌کند (عیاشی، ۱۳۸۰: ۴۴/۱). چنین رویکردی، تاریخ را از یک روایت ایستا به ابزاری پویا برای فهم و تفسیر زمان حال تبدیل می‌کند.

نکته قابل توجه آن است که گرایش به عبور از تاریخ‌مندی صرف و جست‌وجوی معنای نمادین، حتی در سنت‌های غیرشیعی نیز بازتاب یافته است. نقل قولی منتسب به عمر بن خطاب در تفسیر فخر رازی گواهی بر این امر است: «قَدْ مَضَى وَاللَّهِ بَنُو إِسْرَائِيلَ وَمَا يُعْنِي مَا تَسْمَعُونَ عَنْ غَيْرِكُمْ» (فخر رازی، ۱۴۲۰: ۳/۴۹۳). این عبارت، هرچند به تأویل شیعی منتهی نمی‌شود، اما نشان می‌دهد که ارزش قصص قرآنی در توانایی آن‌ها برای معنابخشی به زندگی مخاطبان معاصر نهفته است. رویکرد باطنی، این درک را به نهایت منطقی خود رسانده و آن را در قالب یک نظام تأویلی منسجم و فرازمانی صورت‌بندی کرده است.

نتیجه

این پژوهش، با اتخاذ رویکردی تبارشناسانه، به واکاوی شکاف ژرف هرمنوتیکی

در تفسیر واژه «بنی اسرائیل» در آیه ۴۷ سوره بقره پرداخت و نشان داد که این گسست، نه حاصل اختلافی سطحی در تعیین مصداق، بلکه نمود تقابل دو رویکرد معرفت شناختی ریشه دار در سنت تفسیری اسلام است.

رویکرد نخست، یعنی خوانش تاریخی، با تکیه بر اصولی چون اصالت ظاهر، مرجعیت سیاق و انسجام روایی، بنی اسرائیل را به عنوان مصداقی تاریخی و انضمامی تلقی می‌کند. این رویکرد، از طریق راهبردهایی نظیر تقييد «العالمين» به قید زمانی و تفسیر «تفضیل» به مثابه نعمتی مقید به وجه، ضمن حفظ انسجام درونی متن، امکان بهره‌برداری از آن را در منازعات کلامی - مانند نقد قاعده وجوب اصلح - و نیز در فرآیند عبرت‌آموزی اجتماعی فراهم می‌سازد. در این چارچوب، مرجعیت معنا در خود متن و سازوکارهای درون‌متنی آن مستقر است.

در مقابل، رویکرد دوم، یعنی تأویل باطنی، با گسستی آگاهانه از دلالت‌های اولیه، بر اصل دوگانگی ظاهر و باطن در قرآن تأکید می‌ورزد. یافته‌ها نشان داد که در این رویکرد، مرجعیت فهم از متن به شخصیت معصوم منتقل می‌شود و حدیث امام، به عنوان کلید انحصاری رمزگشایی از لایه باطنی، نقش محوری ایفا می‌کند. این رویکرد، نه تنها هویت بنی اسرائیل را به آل محمد ﷺ تأویل می‌نماید، بلکه با بهره‌گیری از منطق استعاره‌ای، تاریخ آن قوم را نیز به الگویی فراتاریخی برای تبیین مقامات معنوی و چالش‌های هویتی مصداق باطنی خود بازتعریف می‌کند.

در نهایت، این تبارشناسی نشان داد که منشأ اصلی شکاف مورد بحث، در دو تلقی متعارض از مرجعیت معنا (متن محوری در برابر امام محوری) و فلسفه تاریخ (تاریخ به مثابه واقعه در برابر تاریخ به مثابه نمونه اعلا) نهفته است. این تقابل، فراتر از یک اختلاف تفسیری، به حوزه‌های بنیادین تری چون الهیات، نظریه معرفت و هویت‌سازی اجتماعی در اندیشه اسلامی امتداد می‌یابد و روشن می‌سازد که چگونه یک واژه قرآنی می‌تواند به نقطه عزیمت برای شکل‌گیری دو منظومه فکری کاملاً متمایز بدل شود.

## منابع

### قرآن کریم

ابن شهر آشوب مازندرانی، محمد بن علی (۱۳۷۹ق): «مناقب آل ابی طالب علیهم السلام»، قم: انتشارات علامه. ابن کثیر، اسماعیل بن عمر (۱۴۱۹ق): «تفسیر القرآن العظیم»، بیروت: دارالکتب العلمیة، منشورات محمد علی بیضون.

الوسی، محمود بن عبدالله (۱۴۱۵ق): «روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم و السبع المثانی»، بیروت: دارالکتب العلمیة، منشورات محمد علی بیضون.

امین، نصرت بیگم (بی تا): «تفسیر مخزن العرفان در علوم قرآن»، بی جا: بی ناشر.

ایزدی، محسن (۱۳۹۷ش): «بررسی تطبیقی رویکردهای هرمنوتیک فلسفی در تفسیر قرآن»، پژوهش های تفسیر تطبیقی، ۴(۸)، ص ۲۷۱-۲۹۶.

بابایی، علی اکبر و همکاران (۱۳۸۸ش): «روش شناسی تفسیر قرآن» (چاپ چهارم، زیر نظر محمود رجبی)، قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه؛ تهران: سمت.

بحرانی، هاشم بن سلیمان (۱۴۱۵ق): «البرهان فی تفسیر القرآن»، قم: مؤسسه البعثة، قسم الدراسات الاسلامیة. بلاغی، محمد جواد (بی تا): «آلاء الرحمن فی تفسیر القرآن»، قم: انتشارات وجدانی.

بیضاوی، عبدالله بن عمر (۱۴۱۸ق): «انوار التنزیل و اسرار التأویل»، بیروت: دار احیاء التراث العربی.

پارسائیان، محمد (۱۳۹۶ش): «هرمنوتیک و نقش آن در کشف معنایی آیات قرآن کریم»، پژوهش های قرآنی، ۱۱(۱)، ص ۲۲۹-۲۵۶.

پاکتچی، احمد (۱۳۹۵ش): «تاریخ تفسیر قرآن کریم» (تنظیم و ویرایش: محمد جانی پور)، تهران: دانشگاه امام صادق (ع).

مدرسه الامام المهدی (عج) (۱۴۰۹ق): «التفسیر المنسوب الی الامام الحسن العسکری علیه السلام» (تحقیق: مدرسة الامام المهدی، قم: مدرسة الامام المهدی (عج).

حوی، سعید (۱۴۲۴ق): «الاساس فی التفسیر»، قاهره: دارالسلام.

سالار، یکتا و تاجیک، الهه (۱۳۹۸ش): «تأثیر هرمنوتیک در فهم قرآن»، فروغ وحدت، ۶(۲۱)، ص ۱۹-۳۲.

سبزواری، محمد (۱۴۰۶ق): «الجدید فی تفسیر القرآن المجید»، بیروت: دارالتعارف للمطبوعات.

شعراوی، محمد متولی (۱۹۹۱م): «تفسیر الشعراوی»، بیروت: اخبار الیوم، ادارة الكتب و المكتبات.

صدرالدین شیرازی، محمد بن ابراهیم (۱۳۶۱ش): «تفسیر القرآن الکریم»، قم: انتشارات بیدار.

طبرسی، فضل بن حسن (۱۳۷۲ش): «مجمع البیان فی تفسیر القرآن»، تهران: ناصر خسرو.

طبری، محمد بن جریر (۱۴۱۲ق): «جامع البیان فی تفسیر القرآن»، بیروت: دارالمعرفة.

طریحی، فخرالدین بن محمد (۱۳۷۵ش): «مجمع البحرین»، تهران: انتشارات مرتضوی.

طوسی، محمد بن حسن (بی تا): «التبیان فی تفسیر القرآن»، بیروت: دار احیاء التراث العربی.

عیاشی، محمد بن مسعود (۱۳۸۰ق): «التفسیر»، تهران: مکتبة العلمیة الاسلامیة.

فخر رازی، محمد بن عمر (۱۴۲۰ق): «التفسیر الکبیر»، بیروت: دار احیاء التراث العربی.

فضل الله، محمد حسین (۱۴۱۹ق): «من وحی القرآن»، بیروت: دارالملاک.

قاسمی، جمال الدین (۱۴۱۸ق): «تفسیر القاسمی»، بیروت: دارالکتب العلمیة، منشورات محمد علی بیضون.

قشیری، عبد الکریم بن هوزان (۲۰۰۰م): «لطائف الاشارات: تفسیر صوفی کامل للقرآن الکریم»، قاهره: الهيئة المصریة العامة للكتاب.

قطب، سید (۱۴۲۵ق): «فی ظلال القرآن»، بیروت: دارالشروق.

قمی، علی بن ابراهیم (۱۳۶۳ش): «تفسیر القمی»، قم: دارالكتاب.

کاشانی، فتح الله بن شکرالله (۱۴۲۳ق): «زبدة التفاسیر»، قم: مؤسسه المعارف الاسلامیة.

ماتریدی، محمد بن محمد (۱۴۲۶ق): «تأویلات اهل السنة»، بیروت: دارالکتب العلمیة، منشورات محمد علی بیضون.

مغنیه، محمد جواد (۱۴۲۴ق): «التفسیر الکاشف»، قم: دارالكتاب الاسلامی.

مقاتل بن سلیمان (۱۴۲۳ق): «تفسیر مقاتل بن سلیمان»، بیروت: دار احیاء التراث العربی.

موسوی سبزواری، عبدالاعلی (۱۴۰۹ق): «مواهب الرحمن فی تفسیر القرآن»، بی جا: دفتر سماحة آیت الله العظمی السبزواری.

موسوی، سید محمد (۱۳۸۶ش): «درآمدی بر هرمنوتیک و انواع آن»، پیک نور، ۵(۵)، ص ۵۰-۵۷.

## References

The Holy Qur'an.

- Ibn Shahrāshūb Māzandarānī, Muhammad b. 'Alī (1379 AH): "Manāqib Āl Abī Ṭālib (peace be upon them)", Qom: 'Allāmah Publications.
- Ibn Kathīr, Ismā'īl b. 'Umar (1419 AH): "Tafsīr al-Qur'ān al-'Azīm", Beirut: Dār al-Kutub al-'Ilmiyya, Publications of Muḥammad 'Alī Bayḍūn.
- Ālūsī, Maḥmūd b. 'Abd Allāh (1415 AH): "Rūḥ al-Ma'ānī fī Tafsīr al-Qur'ān al-'Azīm wa-l-Sab' al-Mathānī", Beirut: Dār al-Kutub al-'Ilmiyya, Publications of Muḥammad 'Alī Bayḍūn.
- Amīn, Nusrat Begum (n.d.): "Tafsīr Makhzan al-'Irfān fī 'Ulūm al-Qur'ān", [No place]: [No publisher].
- Izādī, Mohsen (1397 SH): "A Comparative Study of Philosophical Hermeneutics Approaches in Qur'anic Exegesis", Comparative Exegesis Studies, 4(8), pp. 271–296.
- Bābā'ī, 'Alī Akbar, et al. (1388 SH): "Methodology of Qur'anic Exegesis" (4th ed., under the supervision of Maḥmūd Rajabī), Qom: Research Institute of Ḥawzah and University; Tehran: SAMT.
- Baḥrānī, Hāshim b. Sulaymān (1415 AH): "al-Burhān fī Tafsīr al-Qur'ān", Qom: Mu'assasat al-Ba'tha, Department of Islamic Studies.
- Balāghī, Muḥammad Jawād (n.d.): "Ālā' al-Raḥmān fī Tafsīr al-Qur'ān", Qom: Wajdānī Publications.
- Bayḍāwī, 'Abd Allāh b. 'Umar (1418 AH): "Anwār al-Tanzīl wa-Asrār al-Tāwīl", Beirut: Dār Iḥyā' al-Turāth al-'Arabī.
- Pārsāyān, Muḥammad (1396 SH): "Hermeneutics and Its Role in Discovering the Meaning of Qur'anic Verses", Qur'anic Studies, 11(1), pp. 229–256.
- Pākatchī, Aḥmad (1395 SH): "History of Qur'anic Exegesis" (Edited by Muḥammad Jānīpūr), Tehran: Imām Ṣādiq University.
- Madrasat al-Imām al-Mahdī (1409 AH): "al-Tafsīr al-Mansūb ilā al-Imām al-Ḥasan al-'Askarī (peace be upon him)" (Edited by Madrasat al-Imām al-Mahdī), Qom: Madrasat al-Imām al-Mahdī.
- Ḥuwayy, Sa'īd (1424 AH): "al-Asās fī al-Tafsīr", Cairo: Dār al-Salām.
- Sālār, Yektā & Tājīk, Elaheh (1389 SH): "The Influence of Hermeneutics on Understanding the Qur'an", Forūgh-i Waḥdat, 6(21), pp. 19–32.
- Sabzawārī, Muḥammad (1406 AH): "al-Jadīd fī Tafsīr al-Qur'ān al-Majīd", Beirut: Dār al-Ta'āruf lil-Maṭbū'āt.
- Sha'rāwī, Muḥammad Mutawallī (1991 CE): "Tafsīr al-Sha'rāwī", Beirut: Akhbār al-Yawm, Idārat al-Kutub wa-l-Maktabāt.
- Ṣadr al-Dīn Shīrāzī (Mullā Ṣadrā), Muḥammad b. Ibrāhīm (1361 SH): "Tafsīr al-Qur'ān al-Karīm", Qom: Bīdār Publications.
- Ṭabrisī, Faḍl b. Ḥasan (1372 SH): "Majma' al-Bayān fī Tafsīr al-Qur'ān", Tehran: Nāshir Khosrow.
- Ṭabarī, Muḥammad b. Jarīr (1412 AH): "Jāmi' al-Bayān fī Tafsīr al-Qur'ān", Beirut: Dār al-Ma'rifa.
- Ṭurayḥī, Fakhr al-Dīn b. Muḥammad (1375 SH): "Majma' al-Baḥrayn", Tehran: Murtazavī Publications.
- Ṭūsī, Muḥammad b. Ḥasan (n.d.): "al-Tibyān fī Tafsīr al-Qur'ān", Beirut: Dār Iḥyā' al-Turāth al-'Arabī.
- 'Ayyāshī, Muḥammad b. Mas'ūd (1380 AH): "al-Tafsīr", Tehran: Maktabat al-'Ilmiyya al-Islāmiyya.
- Fakhr al-Rāzī, Muḥammad b. 'Umar (1420 AH): "al-Tafsīr al-Kabīr", Beirut: Dār Iḥyā' al-Turāth al-'Arabī.

- Faḍl Allāh, Muḥammad Ḥusayn (1419 AH): “Min Waḥy al-Qur’ān”, Beirut: Dār al-Malāk.
- Qāsimī, Jamāl al-Dīn (1418 AH): “Tafsīr al-Qāsimī”, Beirut: Dār al-Kutub al-‘Ilmiyya, Publications of Muḥammad ‘Alī Bayḍūn.
- Qushayrī, ‘Abd al-Karīm b. Hawāzin (2000 CE): “Laṭā’if al-Ishārāt: A Complete Sufi Exegesis of the Noble Qur’an”, Cairo: The Egyptian General Book Organization.
- Qūṭb, Sayyid (1425 AH): “Fī Zilāl al-Qur’ān”, Beirut: Dār al-Shurūq.
- Qummī, ‘Alī b. Ibrāhīm (1363 SH): “Tafsīr al-Qummī”, Qom: Dār al-Kitāb.
- Kāshānī, Faṭḥ Allāh b. Shukr Allāh (1423 AH): “Zubdat al-Tafāsīr”, Qom: Mu’assasat al-Ma’ārif al-Islāmiyya.
- Māturīdī, Muḥammad b. Muḥammad (1426 AH): “Tawīlāt Ahl al-Sunna”, Beirut: Dār al-Kutub al-‘Ilmiyya, Publications of Muḥammad ‘Alī Bayḍūn.
- Mughnīya, Muḥammad Jawād (1424 AH): “al-Tafsīr al-Kāshif”, Qom: Dār al-Kitāb al-Islāmī.
- Muqātil b. Sulaymān (1423 AH): “Tafsīr Muqātil b. Sulaymān”, Beirut: Dār Ihyā’ al-Turāth al-‘Arabī.
- Mūsawī Sabzawārī, ‘Abd al-A’lā (1409 AH): “Mawāhib al-Rahmān fī Tafsīr al-Qur’ān”, [No place]: Office of Grand Ayatollah Sabzawārī.
- Mūsawī, Sayyid Muḥammad (1386 SH): “An Introduction to Hermeneutics and Its Types”, Peyk-e Nūr, 5(5), pp. 50–57.